

و بقیه من سرعت و شتاب و طبع و کرم و غیر آن است مانند **عجول** بالفتح
چون کس نیز از ضرر و جز آن مردم بختی و آثر از این بختی و غیر خست کون **عاسل**
عسل که ندهد و نیز بخت خسته و عین حال **عسل** مردی بختی است و زود کردار است
درست را در زدن و چار و بختی را بر سر رخ که غالبه را بدان از زحای جبار کند و
قبضه و فضل بختی جمع و عسل یعنی مردمان و نیز کار نیز آمده جمع **عسل**
بختی نیز جز به مروده و کثرتی استخوان و مغز که کثرتی بختی است در زحمت
که بخوردن آن نیز در سنگ روان شود و کثرتی دندان **عسل** بالکس که در زحمت
و موصفت **عسل** بالتم جمع افضل یعنی کساق و ملازم بختی و بالتم باز در زحمت
از زحمت کردن و جنگ شدن کار بر کسی و سخت دشوار شدن کار و بالکس بسیار زشت و
و بالتم و بتم اول و بتم دوم سختی و بلا و احدی عسل بالتم و بختی موصفت بر باد که
بیشتر دارد و بالتم نیز گفته اند و بدید قبل است مومن کلان و بسیار که کشتی بخت
بار باشد و احدی عسل و خداوند عسل شدن و بالتم و کس شاد و مردی که بجای کشت
سخت بسیار داشته باشد **عسل** بالتم کار دشوار چهاری است **عسل** بالتم بختی
باید و باز زود مال و بی اوسب و کمان بی زده و پوستش و بختی است که در آن کشته
باشد و قلاوه رسی است مانند مردی که صلاح ندارد و زن بی سیرا اطفال جمع
و بختی بزرگ جسته شدن و بی سیرا شدن زن و عجز کردن و قنات و خوشتر
عاسل خالی از سیرا **عسل** بالتم سوار شدن بعضی از مکان بر بعضی و بختی آنکه
علاشای دارد **عطل** بالکس نوعیت از تصرف در قافیه شعر و سوار شدن سگ و بتم
بعضی بر بعضی و پوسته بر چنان ایشان مراد **عقل** دست زدن ایمان بای کوسند
بختی است که آن و سبکی آن و بختی سبب سیرا ایمان در بای نیز کافر و عطل
که میان متعدد و تقیید باشد و سیرا حقه کوسند و نو آن **عقل** بالتم خرد و دانش و نیز

در زبان

عسل

و بختی من سرعت و شتاب و طبع و کرم و غیر آن است مانند **عجول** بالفتح
چون کس نیز از ضرر و جز آن مردم بختی و آثر از این بختی و غیر خست کون **عاسل**
عسل که ندهد و نیز بخت خسته و عین حال **عسل** مردی بختی است و زود کردار است
درست را در زدن و چار و بختی را بر سر رخ که غالبه را بدان از زحای جبار کند و
قبضه و فضل بختی جمع و عسل یعنی مردمان و نیز کار نیز آمده جمع **عسل**
بختی نیز جز به مروده و کثرتی استخوان و مغز که کثرتی بختی است در زحمت
که بخوردن آن نیز در سنگ روان شود و کثرتی دندان **عسل** بالکس که در زحمت
و موصفت **عسل** بالتم جمع افضل یعنی کساق و ملازم بختی و بالتم باز در زحمت
از زحمت کردن و جنگ شدن کار بر کسی و سخت دشوار شدن کار و بالکس بسیار زشت و
و بالتم و بتم اول و بتم دوم سختی و بلا و احدی عسل بالتم و بختی موصفت بر باد که
بیشتر دارد و بالتم نیز گفته اند و بدید قبل است مومن کلان و بسیار که کشتی بخت
بار باشد و احدی عسل و خداوند عسل شدن و بالتم و کس شاد و مردی که بجای کشت
سخت بسیار داشته باشد **عسل** بالتم کار دشوار چهاری است **عسل** بالتم بختی
باید و باز زود مال و بی اوسب و کمان بی زده و پوستش و بختی است که در آن کشته
باشد و قلاوه رسی است مانند مردی که صلاح ندارد و زن بی سیرا اطفال جمع
و بختی بزرگ جسته شدن و بی سیرا شدن زن و عجز کردن و قنات و خوشتر
عاسل خالی از سیرا **عسل** بالتم سوار شدن بعضی از مکان بر بعضی و بختی آنکه
علاشای دارد **عطل** بالکس نوعیت از تصرف در قافیه شعر و سوار شدن سگ و بتم
بعضی بر بعضی و پوسته بر چنان ایشان مراد **عقل** دست زدن ایمان بای کوسند
بختی است که آن و سبکی آن و بختی سبب سیرا ایمان در بای نیز کافر و عطل
که میان متعدد و تقیید باشد و سیرا حقه کوسند و نو آن **عقل** بالتم خرد و دانش و نیز